



قرائتی جدید از الهیات طبیعی



مرتضی پیروجعفری
دانش آموخته سطح ۴ و
دانشجوی دکتری

چکیده

الهیات معاصر مسیحی در صده اخیر تحولات روزافزونی را به خود دیده است. از جمله این تحولات، خوانش‌های جدیدی است که در الهیات طبیعی به مدد پیشرفت روزافزون علوم رخ داده است. از جمله این خوانش‌ها الهیات علمی است که به وسیله مک‌گراث، الهی‌دان معاصر کلیسای انگلیکن ایجاد شده است. او از مدافعان پرشور مسیحی در برابر خداناباوری جدید است و نیز یکی از الهی‌دانهای مطرح در باب گفتگوی علم و دین است که نقشی تأثیر گذار در ارائه الگوهای جدیدی برای تعامل و رابطه علم و دین داشته است. الهیات علمی مطرح شده تلاشی برای ارائه اکتشافی جامع در ارتباطی روشمند میان الهیات مسیحی و علوم طبیعی و ارائه نظامی یکپارچه از هر دو آنها است. در این مقاله به تبیین الگوی الهیاتی او موسوم به الهیات علمی پرداخته و نقش این خوانش الهیاتی را در الگوهای تعامل علم و دین و نیز دفاعیه پردازی‌های جدید کلامی در برابر خداناباوری بررسی می‌شود.

کلیدواژه: الهیات علمی، مک‌گراث، الهیات طبیعی، خداناباوری، علم و دین، الهیات جدید.

مک‌گراث در این کتاب به دنبال توصیفی از خدای خالق و ناظم طبیعت است که علوم طبیعی نیز در بیان چنین خدایی هستند. فرضی که می‌گوید جستارهای الهیاتی از حقیقت، می‌تواند با دستاوردهای علوم طبیعی، کامل گردد. وی در صدد اثبات هم‌خوانی این مفروضات و روش‌های علمی با الهیات مبتنی بر وحی مسیحی است. به زعم او، هر دو این مقوله توانایی پاسخ به پرسش درباره حقیقت را دارند. مک‌گراث پیشنهاد می‌کند که هر دو باید نسبت به جزئیات خود انتقادپذیر باشند و همیشه آن‌ها را در بوتۀ آزمایش و نقد قرار دهند.

۱. مقدمه

الهیات همواره به عنوان رشته‌ای که درباره وجود خداوند و اسماء و صفات او بحث می‌کند شناخته می‌شود که در تاریخ ادیان توحیدی، تاریخی پرفراز و نشیب همراه با تحولاتی ساختاری و محتوایی داشته است و تا زمان معاصر این تحولات و در برخی موارد نوسندگی همراه با الهیات بوده است. الهیات طبیعی نوعی گفتمان الهیاتی است که در آن درباره وجود خدا و صفات خداوند بر اساس آنچه از طریق عقل طبیعی می‌توانیم بحث بدانیم بحث می‌شود و در قبال معرفتی قرار دارد که از وحی خاص سرچشمه می‌گیرد، هرچند لزوماً با آن تقابل ندارد.^۱

در تعریف الهیات طبیعی اختلاف‌منظرها و رویکردهای گوناگونی وجود دارد که هرکدام از آنها نشان‌دهنده تفاوت نگاه در ارتباط میان الهیات و علوم طبیعی و یا جایگاه معرفت‌شناسی گزاره‌های غیر وحیانی در معرفت‌شناسی دینی است. از این‌روی الهیات طبیعی برای اشاره به گونه‌های مختلف فهم الهیاتی استفاده می‌شود. می‌توان این رویکردهای متفاوت را در دو گونه کلی تقسیم نمود. در رویکرد اول، منظور از الهیات طبیعی اتکا بر قوای متعارف بشر برای فهم عقلانی او از مفهوم خدا و صفات پیرامون اوست. انسان به عنوان موجودی بهره‌مند از قوای عقلانی و عقل طبیعی درکی مستقل از وحی در تحصیل برخی از معارف الهی دارد و می‌تواند با اقامه برهان وجود خدا

یا صفات الهی را اثبات نماید. البته این نوع تعریف با نگاهی مسامحه‌ای همراه است چراکه عقل طبیعی و وحی در فرهنگ‌ها و زمان‌های گوناگون متفاوت فهم می‌شدند. حتی در جوامع یهودی یا اسلامی به ندرت در باب وجود خدا و صفات او خارج از حوزه وحی گفتمانی صورت گرفته و یا مورد سؤال واقع شده است.^۲ به‌طورکلی این تعریف الهیات طبیعی تقابلی با الهیات وحیانی نخواهد داشت بلکه تفاوت هر دو تنها از ناحیه روش و منابع است.

در رویکرد دوم مراد از «طبیعی» عالم طبیعت و جهان پیرامونی انسان است. در این صورت گزاره‌های برآمده از عالم طبیعت مقدمات استدلالی را تشکیل می‌دهد که در نهایت اثبات وجود خداوند و پاره‌ای از صفات او نتیجه می‌شود. این وجه توجه به عالم طبیعت هدفمند و معنادار است چراکه برآن است از پس نظم موجود در قوانین طبیعی و روابط میان پارامترهای علمی، وجود موجودی خردمند و قادری را اثبات نماید که عالم طبیعت اریکه فرمانروایی اوست.

اما الهیات طبیعت تأمل نقادانه در چارچوب یک سنت است که بر پایه وحی تاریخی یا تجربه دینی استوار است. در این تأمل نقادانه، باورهای الهیاتی درباره طبیعت از نو صورت‌بندی می‌شوند براین اساس آراء سنتی درباره آفرینش، مشیت و سرشت انسان بازبینی شده تا انسجام با نظریه‌های علمی معتبر را تضمین نماید؛ البته نه به این معنا که آنها را به‌طور

اساسی از علم اتخاذ کند.^۲

است.

۲. زندگی و آثار علمی مک گراث

آلیسر مک گراث^۱ دین‌شناس، کشیش و الهی‌دان کلیسای انگلیکن و تاریخ‌دان ایرلندی است. وی در سال ۱۹۵۳ در شمال ایرلند به دنیا آمد. او در حال حاضر استاد الهیات و آموزش در کینگز کالج لندن و رئیس فعلی مرکز الهیات، دین و فرهنگ و دارای سه مدرک دکترای بیوفیزیک مولکولی و الهیات از آکسفورد و ادبیات است. کارها و فعالیت‌های عمده وی در زمینه‌های تاریخ کلیسا، الهیات تاریخی، الهیات نظام‌مند، رابطه علم و دین و نیز دفاعیه‌پردازی و مناظرات با خداناباوری جدید است. او تحصیلات دانشگاهی خود را در مقطع

کارشناسی شیمی در دانشگاه آکسفورد آغاز کرد و با کار بر روی خصوصیات بیوفیزیکی غشاهای زیستی ادامه داد و تحقیقاتی در زمینه زیست‌شناسی مولکولی در دانشگاه آکسفورد به انجام رساند.



مک گراث، به گفته خود، تعلق خاطری به دین نداشت اما در میانه راه زندگی، مسیر خود را عوض کرده و مطالعات و پژوهش‌های خود را معطوف به الهیات و رابطه علم و دین نموده است. در این راستا، او موفق شد جایزه دانیر و جانسون از دانشگاه آکسفورد را به خاطر بهترین ارائه در مدرسه الهیات در ۱۹۷۸ کسب نماید. سپس به کمبریج، جایی که پژوهش بر الهیات تاریخی را شروع کرد، رفت و پس از آن در سال ۱۹۸۳ به آکسفورد بازگشت.^۷

مک گراث نویسنده پرشور و پرکاری است که بالغ بر چهل اثر تألیفی به چاپ رسانده است. عمده آثار تألیفی او را می‌توان در سه قالب رابطه علم و دین، مبارزه با خداناباوری و تاریخ الهیات مسیحی دسته‌بندی نمود. او پس از ارائه یک مجموعه کتاب که

باریور در دسته‌بندی انواع تقریرها در الهیات طبیعی، آن را دربردارنده سه نوع برهان برگرفته از طبیعت می‌داند:

الف) براهینی که در آنها رخنه‌هایی خاص در تبیین علمی مستلزم دخالت خداوند انگاشته می‌شد؛ مانند عقیده نیوتن به تجدید تنظیم حرکات سیارات که باید از شوی خداوند صورت می‌گرفت. این تلقی از الهیات طبیعی با مفهوم خدای رخنه‌پوش^۸ برابر است؛ خدایی که رخنه‌های علمی موجود در طبیعت را می‌پوشاند و به نوعی دخل و تصرف مستقیم در نظام آفرینش دارد تا چرخ طبیعت به خوبی بچرخد. ب)

برهان‌هایی که در آنها طراحی ویژگی‌های خاصی در ارگان‌های موجودات به خداوند نسبت داده شده است. این نوع احتجاج سال‌ها به عنوان رویکرد غالب در الهیات طبیعی مطرح بود تا آنکه پس از داروین مورد تردید قرار

گرفت. و ج) برهان‌هایی که در آنها نظم، فهم‌پذیری، خلاقیت و امکان طبیعت، ویژگی‌های عامی به شمار می‌آیند که به رخنه‌هایی خاص در تبیین علمی بستگی ندارند. این نوع استدلال با رشد علم، کمتر آسیب می‌پذیرد و امروزه بعضی دانشمندان و عالمان الهیات از آن جانب‌داری می‌کنند.^۹

الهیات طبیعی با وجود افت و خیزهایش در بستر تاریخ، اینک با توسعه علوم پایه و اکتشافات علمی قرن اخیر مسیر احیاء و بازسازی را در پی گرفته و قرائت‌های جدیدی و نو شده‌ای از آن مطرح شده است. در این بازنگری، سعی بر آن بوده تا این الهیات از کاستی‌ها و خلل‌هایی که سابق بر آن در این الهیات وجود داشته پرهیز شود و افق‌های تازه‌ای در پیوند میان علم و دین مطرح سازد. الهیات طبیعی به عنوان شاخه‌ای از الهیات نیز یکی از مصادیق تحول در الهیات

به مبحث گسترش عقاید مسیحی به‌ویژه در قرن ۱۶ می‌پردازد، کار روی حوزه علم و دین را آغاز می‌کند. وی خاطرنشان می‌کند که علاقه شخصی‌اش به حوزه علم و دین به بیش از بیست سال قبل از تحصیل در رشته زیست‌شناسی مولکولی بازمی‌گردد. اولین اثر او در این زمینه، مبانی گفتگو در علم و دین (۱۹۸۸) است. عمده شهرت او نیز به همین زمینه و مبارزه با خدا ناباوری بازمی‌گردد.

این الهی‌دان نویسنده چندین جلد کتاب مهم درباره علم و دین و الهیات طبیعی نیز هست؛ به‌نحوی که بخش عمده تألیفات او را همین مباحث در برمی‌گیرد. درآمدی به علم و دین^۸، اولین کتاب او در زمینه علم و دین است. پس‌از آن، الهیات علمی^۹ را، در سه جلد، بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳ منتشر می‌کند که یکی از باارزش‌ترین و مهم‌ترین آثار تألیف شده در این زمینه است. ایده اصلی کتاب در رابطه الهیات مسیحی و علوم طبیعی و بیان تشابهات میان روش‌ها و مفروضات الهیات مسیحی با فعالیت‌های کسانی است که از علوم طبیعی سخن می‌گویند. «سه‌گانه‌ای»^{۱۰} که به نقاط عطف میان علم و دین می‌پردازد. این سه‌گانه بعدها توسط خود او در کتابی با عنوان علم و خدا^{۱۱} خلاصه شد. دغدغه اصلی او در این مجموعه، غنی‌سازی الهیات نظام‌مند مسیحی با فرضیه‌های اجرایی علوم است. چگونه علوم طبیعی در روزگار معاصر ما، می‌تواند در خدمت الهیات قرار گیرد؟ در این بررسی همگرایی‌های روش‌شناختی و مفهومی بین علوم طبیعی و الهیات مسیحی مستلزم پرداختن دقیق به این سه حوزه است: جایگاه طبیعت، حقیقت جهان بیرونی و ضرورت تبیین‌های نظری درباره این جهان. در تک‌تک موارد ذکرشده، روش‌های همگرایی میان این دو مقوله مشخص شده و مورد تأکید قرار می‌گیرند.^{۱۲}

مک‌گراث در این کتاب به دنبال توصیفی از خدای خالق و ناظم طبیعت است که علوم طبیعی نیز در بیان چنین خدایی هستند. فرضی که می‌گوید جستارهای الهیاتی از حقیقت، می‌تواند با دستاوردهای علوم طبیعی، کامل گردد. وی درصدد اثبات هم‌خوانی این

مفروضات و روش‌های علمی با الهیات مبتنی بر وحی مسیحی است. به‌زعم او، هر دو این مقوله توانایی پاسخ به پرسش درباره حقیقت را دارند. مک‌گراث پیشنهاد می‌کند که هر دو باید نسبت به جزییات خود انتقادپذیر باشند و همیشه آن‌ها را در بوته آزمایش و نقد قرار دهند.^{۱۳}

نقش بالقوه الهیات طبیعی به‌عنوان حد واسط میان الهیات مسیحی و علوم طبیعی، عنوان سخنرانی مک‌گراث در دانشگاه نیوکاسل در سال ۲۰۰۸ است که تحت عنوان راز برملا: نگاهی جدید به الهیات طبیعی^{۱۴} به چاپ رسید. خود در بخشی از این کتاب درباره الهیات طبیعی می‌گوید: «بر اساس خرد مشترک انسانی و تجربه از طبیعت و برخلاف تمایلات شدید در عصر روشنگری برای یک الهیات فراگیر، ما بر این باوریم که الهیات طبیعی بر بنیان الهیات مسیحی قرار دارد و به‌وسیله آن غنای علمی می‌یابد. فهم مسیحی از طبیعت، شرط لازم برای یک الهیات طبیعی است که خدای مسیحی را آشکار می‌کند.»^{۱۵}

الهیات علمی مک‌گراث اکتشافی جامع

در مورد تبیین رابطه روشمند میان

الهیات مسیحی و علوم طبیعی و ادغام نظام‌مند

شیوه‌های فکری الهیات و علوم جدید است. او

سعی در توسعه تعامل دقیق میان علم و الهیات

دارد و در این زمینه کتاب‌های متعددی نگاشته

است. اولین کتاب در این زمینه، بنیادهای

روشمند در گفتگوی میان علم و دین که متنی

مقدماتی برای تلاش در ارتباط میان علم و ایمان

مسیحی است.

مک‌گراث در کتاب جهان تنظیم یافته: تلاش برای یافتن خدا در علم و الهیات^{۱۶}، به این رویکرد نسبت به الهیات طبیعی عمق بیشتری می‌بخشد. این کتاب به بهترین وجه، نمونه‌ای از مورد پژوهی در الهیات طبیعی محسوب می‌شود و بر پدیدارهای مربوط به خلقت

بشر و نظم عالی کیهانی تمرکز می‌کند.^{۱۷}

داروینیسیم و الوهیت: اندیشه تکاملی و الهیات طبیعی^{۱۸} و پرسشی بزرگ: چرا نمی‌توان گفتگو در باب علم، ایمان و خدا را خاتمه داد^{۱۹} از آخرین فعالیت‌های او در زمینه علم و دین محسوب می‌شود.

مک‌گراث در سال ۲۰۱۳ دو کتاب به مناسبت پنجاهمین سالگرد درگذشت سی.اس. لویس^{۲۰} منتشر می‌کند. مک‌گراث و لویس هر دو زاده شهر بلفیلد در شمال ایرلند و تحصیل کرده در آکسفورد هستند. هر دو آن‌ها ابتدا خداناپاوار و شک‌گرا بوده‌اند و سپس به مسیحیت روی می‌آوردند. لویس عمده دفاع خود را از ایمان مسیحی بر برهان اخلاقی صرف می‌کند. نقطه عزیمتی که او را از الحاد به مسیحیت کشانده است. مک‌گراث در این دو کتاب به تمجید از لویس پرداخته و خط مشی فکری او را در دفاع از مسیحیت الگوی مناسبی برای همگان توصیف می‌کند.^{۲۱}

۳. الهیات علمی

از حدود قرن دوم میلادی دفاعیه پردازان مسیحی تلاش می‌کردند تا خود را مطابق با گرایش‌های فکری عمده آن زمان مرتبط سازند. در آن زمان این ارتباط به معنای تعامل با فلسفه افلاطونی و ارسطویی بود. اما این سیستم فلسفی در آینده پیش رو خود با مشکلاتی در برابر علوم و فلسفه طبیعی روبرو شد و الهی‌دان‌های مسیحی را ملزم نمود تا به‌طور فزاینده‌ای با علوم طبیعی تعامل برقرار کنند. این تعامل منجر به شکل‌گیری این ایده گردید که الهیات مسیحی خود باید علمی شود (scientific) و این ایده در اوایل قرن بیست و یکم الهیات علمی نامیده شد. آلن مک‌گراث از جمله الهی‌دان‌هایی است که به الهیات علمی پرداخته و آن را راهگشای دفاعیه پردازی‌های جدید در مسیحیت در برابر انتقادهای خداناپاوری دانسته است.

الهیات علمی مک‌گراث اکتشافی جامع در مورد تبیین رابطه روشمند میان الهیات مسیحی و علوم طبیعی و ادغام نظاممند شیوه‌های فکری الهیات و علوم

جدید است. او سعی در توسعه تعامل دقیق میان علم و الهیات دارد و در این زمینه کتاب‌های متعددی نگاشته است. اولین کتاب در این زمینه، بنیادهای روشمند در گفتگوی میان علم و دین^{۲۲} که متنی مقدماتی برای تلاش در ارتباط میان علم و ایمان مسیحی است.

الهیات علمی در صدد مهیاسازی روش و شیوه‌ای مدرن برای دفاع از باورهای مسیحی است. این ایده با استفاده از علوم روز و دانش جدید، نوعی الهیات طبیعی به‌روز شده محسوب می‌گردد که با ریزه‌کاری‌های فراوان علمی، ارائه‌دهنده روش‌های الهیاتی پیچیده و به‌روز است. طرحی که الهیات علمی را در برمی‌گیرد شامل علوم‌ی چون زیست‌شناسی، فیزیک، فلسفه و الهیات مسیحی است. «الهیات علمی اشتغال الهیاتی را کوششی اصولی برای ارائه تبیینی از واقعیت خدا می‌داند، خدایی که بنابر تلقی الهیات علمی در سطوح مختلف جهان جای دارد».^{۲۳}

الهیات علمی مطالعه الهیات یا مجموعه خاصی از علوم نیست بلکه موازنه‌ای روشمند میان الهیات و علوم طبیعی است. مک‌گراث نه تنها به دنبال بیان مشابهت‌ها میان علم و دین است بلکه معتقد است «علم ماهیت رازگشایی از رموز خلقت و تجلی خداوند در عالم طبیعت و حمایتی از دین دارد». پایه و اساس الهیات علمی همکاری بنیادی میان الهیات و علوم طبیعی است. این دیدگاه در مقابل ایده داوینز است که می‌گوید علم خدا را از میان برداشته است. الهیات علمی ادعای هم‌خوانی و هم‌گرایی علم و دین را دارد که از این منظر، ادعای خداناپاواران در وجود تعارض عمیق میان الهیات و علوم از اساس باطل می‌شود. هدف از الهیات علمی، به چالش کشیدن ارتباط میان علوم طبیعی و الحاد است. آن چیزی که داوینز ادعای آن را دارد.^{۲۴}

چنین رویکردی بر پایه این باور استوار است که الهیات مسیحی به جستجوی توصیف همان خدای ناظم طبیعت است که علوم طبیعی به دنبال توصیف او هستند. فرض بر آن است که کاوش‌های الهیاتی از حقیقت جهان بیرونی می‌تواند با رویکردهای صورت

گرفته در کاوش‌های علوم طبیعی از این جهان، بارور و غنی شود.^{۲۵}

مک‌گراث در الهیات علمی به این نکته متذکر می‌شود که حیطة این دو از هم متمایز اما هدف واحدی را دنبال می‌کنند. «البته این مهم است میان این دو حقیقت تمایز دهیم؛ هر سطحی بنا بر مقتضای روش‌های متناسب با خود کاوش می‌شود. بر این اساس حقیقت وجود خدا و «واقعیت محتمل» نظام خلق شده دو سطح مجزا اما مربوط به یک حقیقت هستند. البته باید تصدیق کرد که الهیات مسیحی بر پایه وحی استوار است و نه بر اساس حقایق «بدیهی»... الهیات مسیحی و علوم تجربی هر دو به یک حقیقت پاسخ می‌دهند.»^{۲۶}

الهیات علمی ادعا دارد، بدون توسل به مبنا گروی^{۲۷}، درکی حقیقی از جهان واقع ارائه می‌دهد. الهیات علمی رویکردی را ارائه می‌دهد که در جهان بیرونی، حقیقتی منسجم و دارای پایه‌ای محکم وجود دارد که باید به آن پرداخت. علوم طبیعی مبتنی بر پیش‌فرض‌های اعتقادی نیستند، اما می‌تواند مهبای روشی باشد تا منظومه‌ای از دانش را بسازد.^{۲۸}

الهیات علمی او همان‌گونه که گذشت تلاشی برای پیوند الهیات و علوم روز است تا هماهنگی و وحدت الهیات و عالم طبیعت را نشان دهد و از این طریق حقانیت وحی و تجلی این وحی در شخص مسیح را اثبات کند.

بر همین اساس و با توجه به این رویکرد مک‌گراث نسبت به الهیات علمی می‌توان گفت که او تفاوتی میان الهیات طبیعی منتسب به آکویناس و الهیات طبیعی سنت مسیحی قائل است. الهیات طبیعی بر پایه الهیات مسیحی و وحی استوار است. در واقع ادله‌ای که در الهیات طبیعی مطرح می‌شود، راهگشا و مؤید مفروضات در الهیات مسیحی است و نه دلیل مستقل که بتواند امری را اثبات نماید. الهیات طبیعی در نظر او به‌طور سنتی به شناخت خدا از طریق دنیای طبیعی بدون دخالت الهی یا مکاشفه اشاره دارد. اما: «دو نکته مهم در مورد الهیات طبیعی این است

که پذیرش نقشی مشروع برای الهیات طبیعی بدان معنا نیست که عقل‌جانشین دین شده است. نیز بدان معنا نیست که تأملات فلسفی به‌جای فیض خدا که در مسیح مکشوف شده نشسته است. ایمان و فیض همچنان اولویت اول را برای مؤمنان مسیحی دارند. الهیات طبیعی به‌عنوان واقعیتی تاریخی باید از منظر ایمان، اثبات هماهنگی میان آن ایمان و ساختارهای جهان باشد. به عبارت دیگر نباید بپنداریم که الهیات طبیعی درصد اثبات وجود خداست بلکه وجود خدا مفروض گرفته می‌شود و آنگاه پرسیده می‌شود «اگر جهان طبیعت آفریده چنان خدایی است از آن انتظار داریم چگونه باشد؟»^{۲۹}

بر همین اساس رویکرد الهیات طبیعی پالی^{۳۰} با عنوان برهان ساعت‌ساز را مورد نقد قرار داده و این نوع نگاه به عالم طبیعت را ناشی از عصر ماشینی انگلستان قرن هجدهم می‌داند. او کوشش برای یافتن نظم در طبیعت را نه برای اثبات وجود خدا بلکه برای تقویت موّجه بودن اعتقادی می‌داند که پیش‌تر وجود داشته است.

رویکرد مک‌گراث به الهیات طبیعی این نیست که میان عقاید خاص مسیحی و قضایای علمی خاص وفاق و آشتی برقرار سازد. چراکه به نظر او چنین تلاش‌هایی به علت ماهیت نوشونده علوم بی‌ثمر و عبث است. در عوض مک‌گراث به دنبال ترسیم از مفروضات ثابت و روش‌های علوم طبیعی است تا در عمل الهیات مسیحی را غنی و بارور سازد.^{۳۱} تنها از طریق علوم طبیعی است که می‌توان کاوشی در واقعیت عینی از نظم حاکم بر طبیعت انجام داد، به همان‌سان الهیات مسیحی کاوشی در واقعیت عینی از خدا است.^{۳۲}

مک‌گراث در پاسخ به انتقاد روس. اچ مکنزی فیزیک‌دان استرالیایی، توضیح می‌دهد که الهیات علمی او، برخلاف سایر تلقی‌ها از الهیات مسیحی چون الهیات بارت که از او طلب هستند، الهیاتی پویا و فعال در جستجوی تعامل و خط رابطی میان الهیات

مسیحی و سایر رشته‌ها، بالاتر از همه علوم طبیعی است. ساختار این سه‌گانه به‌خوبی روشن می‌سازد که اولویت این مجموعه پرداختن به روش الهیاتی بجای پرداختن به موضوعات خاص الهیاتی است. آموزه وحی بارت، توماس اف. تورنس (Thomas F. Torrance) و تجربه‌های نخستین خود مک‌گراث در مواجهه با رویکردهای علوم طبیعی نقش مؤثری بر الهیات علمی او داشته‌اند.^{۳۳}

الهیات علمی پر جزئیات و ارائه‌دهنده روشی پیچیده در الهیات معاصر است و به دنبال اثبات مشروعیت الهیات به‌عنوان رشته‌ای خاص در حقوق خاصه خود است. درواقع الهیات علمی به مطالعه محتوای الهیات محض و یا در مقابل به رشته‌ای خاص از علوم نمی‌پردازد بلکه به جستجوی تشابهات ساختاری میان الهیات و علوم طبیعی است. با گسترش روزافزون دانش‌های جدید الهیات به گوشه‌ای خزیده و منسوخ‌شده اعلام شد. درحالی‌که الهیات با روش‌شناسی علوم طبیعی مرتبط و پیوندی جاودانه دارد. الهیات علمی همانند علوم طبیعی به‌عنوان رشته‌ای پسینی^{۳۴} تلقی می‌شود که بجای الگوهای از پیش تعیین‌شده انسانی با موضوعات مشخص شکل می‌گیرند. در تلاش برای ارائه واقعیت ما باید به نظریه‌هایمان اجازه دهیم که در مواجهه با جنبه‌ای از واقعیت که تحت ملاحظه و بررسی هست شکل بگیرند حتی زمانی که به نتایج متضاد بینجامد. این نکته از آن حیث اهمیت دارد که در دانشگاه‌های اروپایی، رشته الهیات به‌مثابه رشته‌ای غیرعلمی و در نتیجه از نظر جایگاه اهمیت در مرتبه‌ای نازل‌تر از سایر رشته‌ها قرار دارد. تلاش برخی از الهی‌دان‌های معاصر مسیحی در علمی جلوه دادن این رشته از این زاویه جای تأمل و بررسی دارد. به همین طریق مک‌گراث معتقد است علاوه بر ترسیم تشابهات روش‌شناختی میان الهیات و علوم، علوم جدید می‌توانند نقش حمایتی و روشننگری و حتی دفاعیه‌پردازی (apology) در الهیات معاصر داشته باشند.^{۳۵} امروزه علوم طبیعی می‌تواند همان نقشی را داشته باشد که فلسفه افلاطونی برای آباء

کلیسا و یا فلسفه ارسطویی برای بزرگان دینی‌مان در قرون وسطی داشته است. این همان معناى خادم الهیات (ancilla theologiae) است.

مک‌گراث بنیان الهیات علمی خود را در قالب سه الگوی روش، طبیعت و واقعیت پی‌ریزی کرده که هر کدام از این مفاهیم عنوان یک جلد از سه‌گانه او را تشکیل می‌دهد.

۳-۱. طبیعت

جلد اول از این سه‌گانه، طبیعت، به جستجوی روشی موفق در الهیات طبیعی از طریق تحلیل مفهوم «طبیعت» است. او به لحاظ تاریخی طبیعت را مفهومی ساخته جامعه می‌داند تا واقعیتی عینی. یعنی طبیعت درواقع نشان‌دهنده مفهومی برساخته نظام اجتماعی است. طبیعت در این هنگام مفهومی تفسیر شده تلقی می‌شود. مک‌گراث واژه طبیعت را از لحاظ تاریخی مفهومی برساخته جامعه می‌داند تا واقعیتی عینی و بی‌طرف. از آنجاکه مفهوم طبیعت همیشه برگرفته‌شده از جهان‌بینی خاصی بوده است، چگونه می‌توان فلسفه‌ای بر پایه طبیعت بنا کرد حال آنکه خود مفهوم طبیعت متکی بر پنداشت‌های فلسفی ما است؟^{۳۶} لذا اگر بنیاد هستی‌شناختی صریحی برای آن بیان نکنیم، بحث کردن درباره آن در مباحثات اخیر بی‌معنا خواهد بود.^{۳۷}

مک‌گراث با این مقدمه که واژه طبیعت مفهومی خود آشکار نیست و در بسترهای فرهنگی و زمانی گوناگون تغییر پذیر بوده، فهم طبیعت را در بستر الهیات مسیحی دوباره معنا می‌کند و درواقع مفهوم‌سازی از واژه طبیعت را از رهگذر آموزه خلقت در الهیات مسیحی می‌داند. او آموزه خلقت مسیحی را دارای جهان‌بینی می‌داند که به واژه طبیعت معنا می‌بخشد و به الهیات مسیحی این اجازه را می‌دهد تا از طبیعت به‌عنوان مفهومی معقول استفاده کند؛^{۳۸} چراکه آموزه خلقت اولین مفهوم الهیاتی در بدو شروع کتاب مقدس است نیز دو اعتقادنامه مهم مسیحی، نیقیه و

رسولان، با عبارت من به خدا به عنوان خالق جهان اعتقاد دارم شروع می شود. مانور مک گراث بر آموزه خلقت مسیحی سنگ بنای الهیات علمی او را تشکیل می دهد.

اما این بنیاد هستی شناختی بر چه اساسی می تواند استوار باشد؟ مک گراث پیشنهاد می دهد آموزه آفرینش ارائه دهنده چنین جهان بینی به مسیحیان است تا به واسطه این آموزه، طبیعت را به عنوان مفهومی عقلانی به کار گیرند. بدین طریق الهیات مسیحی قادر است تا مفهوم طبیعت را به گونه ای بازتعریف نماید که جهان طبیعت را آفریده خدا بداند و این نوع نگرش مستلزم نگرستن از دریچه وحی است.^{۳۹} سراسر الهیات علمی بر پایه آموزه آفرینش مسیحیت است.^{۴۰}

مک گراث تصویر خلقت را در روایت سفر پیدایش، سنت رسولان و حکمت مطرح می کند. آموزه خلق از عدم، (ex nihilo) خدایی را به عنوان خالق جهان می شناسد که هیچ محدودیتی در امر خود ندارد. مطابق آموزه آفرینش، فعل خردمندانه الهی که از نظم آفریده فهمیده می شود، با لوگوس تجسم یافته، عیسی مسیح همسان است و این خردمندی یکتای الهی در هر دو آفرینش و عیسی نهاده شده است.^{۴۱}

در انتقاد از الهیات مسیحی که گفته شده تلاشی نادرست برای اثبات وجود خدا است، مک گراث می گوید الهیات طبیعی پیشا روشننگری چنین رویکردی نداشته است و هیچ گاه نیز در تلاش برای اثبات وجود خدا نبوده است.^{۴۲} در حقیقت الهیات طبیعی فهمی بهتر برای اثبات هم آوایی میان ایمان و ساختار جهان طبیعت است. به جای سعی در اثبات وجود خدا الهیات طبیعی وجود او را پیش فرض گرفته است. بنابراین الهیات طبیعی گستره ای به وسعت معرفت و حیانی خدا دارد. بنیان های اساسی این الهیات بر وحی استوار است. در واقع الهیات طبیعی امکان پذیری اعتقاد به وجود خدا را نشان می دهد.^{۴۳}

الهیات طبیعی در حقیقت خود آشکار سازی خداوند در نظام طبیعت است. مک گراث اضافه می کند: آموزه

آفرینش از آنجاکه بستری برای هر دو رویارویی الهیاتی و علمی با واقعیت را فراهم می سازد، می تواند پایه و اساس الهیات علمی قرار گیرد.^{۴۴}

مک گراث عقلانیت موجود در عالم را به واسطه لوگوس الهی که همان مسیح تجسد یافته است می داند. در واقع خداوند به واسطه لوگوس جهان آفرینش را خلق نموده است. این تثلیث گرایی در الهیات علمی نقشی پررنگ دارد.^{۴۵} به ادعای مک گراث الهیات علمی، الهیاتی عمومی است که به طور چشمگیر دفاعیه پردازی را امکان پذیر کرده است.

در اینجا باید مشخص کنیم نقش و جایگاه الهیات طبیعی در این باره چیست و کدام الهیات طبیعی مدنظر و مقصود مک گراث است؟ او خود توضیح می دهد که الهیات طبیعی در اینجا به معنای منبع اساسی برای الهیات مسیحی نیست بلکه «الهیات طبیعی مسیحی مشروع، طبیعت را بر روش مسیحی به معنی آفریده خداوند تبیین می کند. این شامل تفسیر الهیات طبیعی بر طریق بینش های بنیادی مسیحی است. مطابق این نگرش، الهیات طبیعی نمی تواند به عنوان رشته الهیاتی مستقل تصور شود، چرا که بنیادهای آن از وحی الهی اقتباس گردیده است... برای الهیات طبیعی سه فاکتور مهم را می توان برشمرد: اینکه نظم مخلوق حاصل فعل خدای مسیحی است نه هیچ وجود دیگری چه الهی یا چیز دیگر، اینکه عمل آفرینش منفعل از هیچ ماده ای نبوده که فقط قرار باشد که آن را به نظم درآورد و نکته سوم، ذهن آدمی این قابلیت را دارد که عمل آفرینش را درک و فهم کند و با ارتباطی منطقی میان طبیعت و خدا نتیجه ای منطقی از این آفرینش بگیرد.»^{۴۶} او الهیات طبیعی را حقیقتی خود آشکار (self-evidence) یا برگرفته از متن فرهنگ بشری نمی داند بلکه این الهیات به تمام متکی بر وحی مسیحی است.^{۴۷} در الهیات علمی، مک گراث به جستجوی الهیاتی است که اشکال های وارده بر الهیات طبیعی در آن نباشد و در واقع ممزوج با الهیات و حیانی و نه الهیاتی جدا از آن در نظر گرفته شود. بر همین اساس الهیات طبیعی خدا را پیش فرض می گیرد و نه آنکه در جستجوی خدا

باشد.

۳-۲. حقیقت

جلد دوم از مجموعه الهیات طبیعی او به مقوله حقیقت اختصاص دارد. او به مباحث هستی شناختی و معرفت شناختی جهان واقعی می پردازد و با رویکردی جدلی علیه عینیت گرایی روشننگری و نسبی گرایی پست مدرن، واقع گرایی دینی را مطرح می کند که فعل و انفعالی پیچیده میان عینیت و ساختار اجتماعی است. او از این دیدگاه دفاع می کند که معرفت برخاسته از تلاشی پایدار و مشتاقانه در رویارو شدن با واقعیت است. لذا وی الهیات را این گونه تعریف می نماید: «کشف اصولی از ساختارهای معنوی حقیقت.»^{۴۸}

مک گراث با مبنا گرایی سخت مخالف است که به زعم او این مخالفت مستلزم طرد حقیقت نیست. لذا فروپاشی معرفت شناسی مبنا گرا را اتفاقی مبارک برای الهیات علمی می داند. به یک عبارت تفکر علمی امروز نمی تواند مفروضات مبنایی درباره جهان ارائه کند و از طرف دیگر هیچ دیدگاه برتر مستقل از سنت که بتوان از دریچه آن باورهایمان را مشاهده کنیم وجود ندارد.^{۴۹}

۳-۳ نظریه

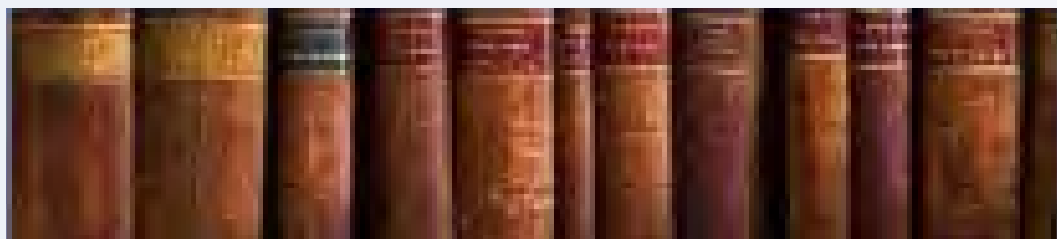
مک گراث در جلد سوم از سه گانه الهیات علمی به مبحث نظریه در الهیات خود می پردازد تا مسئله پیچیده تنوری سازی تصویرگری واقعیت را مطرح سازد. در منظر او وظیفه اعلای الهیات حفظ و حراست از رازواره بودن فهم حقیقت الهی است. «نظریه» تلاشی برای به آرایش درآوردن واژگان برای توصیف رازوارگی ایمان است. اگر هر نظریه الهیاتی بتواند جانشین نگرش به خداوند باشد و یا نظریه های علمی جانشین توصیف شگفتی های جهان طبیعت شود پس باید به نتایج این نظریه به دید نتیجه ای عقیم و ناتوان نگاه کرد. اما بجای کاستن از رازوارگی ایمان و خداوند، توصیفات نظری می تواند همچنان بر رازواره بودن مقام الوهی صحه بگذارد و با همان وصف شناخته شود.

او در بیان نظریه پردازی برای کشف واقعیت بیرونی دگم های الهیاتی کلیسایی را مبنا قرار داده و حرکت نظریه را در راستای آن صحیح می داند به این دلیل که کلیسا برای جامعیت خود نیازمند دفاع از مرزهای هویتی خویش است. این تلاش های الهیاتی برای تبیین و تئوریزه کردن واقعیت به دلیل ماهیت پویا و متغیر خود، به ناچار آموزه های کلیسایی را نیز دستخوش تغییراتی می کند که با این وصف نمی توان به عنوان اصول کلی حاکم بر آن تلقی نمود.

درست همان گونه که این الهیات هیچ معرفت شناسی خاصی را پیش فرض روش خود نمی داند، به همین طریق هیچ متافیزیکی را نیز پیش فرض روشی خود قرار نمی دهد. با این روش، او ادا دارد که در این الهیات می توان همیشه با ذهنی باز پیامدهای فکری آموزه های وحیانی را بررسی و تعمق کنیم. این نکته یعنی خالی بودن الهیات علمی از هر نوع مبادی متافیزیکی درست برخلاف ادعایی است که سابق بر این در مورد الهیات وجود داشته است، یعنی الهیات همیشه همراه پیش فرض دفاعیه پردازی نسبت به آموزه های وحیانی بوده است حال آنکه در الهیات علمی این پیش فرض وجود ندارد.^{۵۰} و این نکته ای است که مک گراث در روش شناسی این الهیات روی آن تأکید ویژه دارد.

تحلیل و نتیجه گیری

کارل بارت نماینده جریان نوارتدکسی، معتقد بود که علوم طبیعی تأثیری بر مسیحیت ندارند و نمی توان ایمان را با توسعه و گسترش علم آن را حمایت و نقض کرد. این ایده، نماینده طیفی از تفکر دغدغه مندانی است که می خواهند ساحت ایمان را از فرازوفروند نظریه های علمی دور بدارند و در رابطه با موضع علم و دین موضع تمایز را انتخاب کرده اند. اتخاذ مبنایی در علم و دین که بتوان هر دو را هم سنگ هم قرار داد و ارتباطی دوسویه میان آن دو برقرار نمود کار دشوار و پرمخاطره ای برای دین و باورهای ایمانی است.



است، باید از پیشرفت های علوم طبیعی استقبال نمود و آنها را با الهیات مسیحی هم ساز کرد.^{۵۲}

بنابراین کل الهیات علمی از امکان «الهیات نظاممند منسجم» دفاع می کند که عمیقاً درگیر روش های کاری در علوم طبیعی است. او این ادعا را دارد که با طرح الهیات علمی می توان به الهیات نظاممند متقن دست یافت که به طور کامل با علم سازگار است و با روش های علمی هم خوان و با یافته های علمی غنی می شود. طرح این بحث فرصتی برای بازسازی ارتباط علم و دین در دوران معاصر است.

الهیات علمی تلاشی تحسین برانگیز برای هم ساز کردن علم و الهیات در دوره معاصر است تا الهیات بتواند بار دیگر به مثابه رشته ای کامل هم پای سایر علوم در فضای آکادمیک مطرح باشد. هرچند که انتقادهایی به این نوع از نگرش به الهیات کماکان وجود دارد و نگرش بارتی به الهیات طبیعی و عقل گرایی در معرفت دینی برای برخی هنوز محور بررسی تحولات الهیاتی است، اما جریان مستمر الهیات به سوی تعامل بیشتر با محیط پیرامونی و جامعه پیش می رود تا بتواند پویایی و سرزندگی خود را همچنان اثبات کند. در این روند پرافت و خیز، رابطه میان دین و علم و همساز کردن این دو با هم رسالتی است که برخی از الهی دان ها با طرح مباحث علمی سعی در بازسازی الهیات نظاممند یا سامانمند دارند. تلاش مک گراث در همین راستا قابل تقدیر و پیگیری است. علاقه شدید مک گراث به تلفیق روش های علمی و کلامی در هر نقطه با نگرانی او برای حفظ یکپارچگی الهیات و التزام او به راست کیشی کتاب مقدسی که عمیقاً در ایمان مذهبی سنت مسیحی او ریشه دارد، متعادل و تقویت می شود. آنچه پدیدار می شود نمایش گسترده و پایدار از ارزش روش شناختی علوم طبیعی به عنوان یک راه گفتگو برای ایجاد تعامل با الهیات است. این تلاش در راستای نظر مک گراث در تبیین رابطه علم و دین است. مدل مدنظر او در رابطه علم و دین مدل هم سویی^{۵۳} است. در این مدل همه انواع حقیقت از جانب خداست در نتیجه هیچ تمایزی میان علوم طبیعی و الهیات مسیحی وجود ندارد. در این مدل که الگوی الهیات علمی مک گراث

الهیات طبیعی برای اثبات وجود خداوند شناخته می‌شود.

۳۱ McGrath, Alistar, God and Science, ۲۰۰۴, Pp ۲۴-۲۷.

۳۲ Scientific Theology, v۲, p ۲۴۷.

۳۳ The science of God, p ۲۲.

۳۴ posteriori discipline

۳۵ Scientific theology, v۷, ۱.

۳۶ Scientific theology, v۱, p ۱۳۳.

۳۷ Ibid, ۸۷.

۳۸ The science of God, ۳۷.

۳۹ Scientific theology, v۱۳۷, ۱.

۴۰ Ibid, ۱۴۸.

۴۱ Ibid, ۱۸۸.

۴۲ Ibid, ۲۶۶.

۴۳ Ibid, ۲۶۷.

۴۴ Ibid, ۲۹۶.

۴۵ The science of God, ۶۰.

۴۶ Ibid, ۸۸.

۴۷ Ibid, ۹۰.

۴۸ Scientific theology, v۲, Pp ۴-۲.

۴۹ Ibid, ۲۸.

۵۰-۴۹ Ibid, V۳, xv.

۵۱ Ibid, p ۲۹۳

۵۲ Convergent

۵۳ McGrath Alistar, Science and Religion: An Introduction, Oxford: Blackwell, ۱۹۹۹, p ۵۰.

Science, Faith, and God, St. Martin's Press, ۲۰۱۵.

۲۰ . سی. اس. لوئیس نویسنده، رمان نویس و دفاعیه پرداز شهیر انگلیکن قرن بیستم است. او سه کتاب در دفاع از باورهای مسیحی به نگارش درآورده که جزء کتاب‌های تاثیرگذار قرن بیستم به حساب می‌آیند. مهم‌ترین کتاب او فقط مسیحیت (Mere Christianity) به دنبال پرهیز از اختلافات و در بیان بنیادهای آموزه‌های مسیحی برای مسیحیانی که تحصیل کرده هستند. او در این کتاب بعد از ارائه دلایلی برای موحد شدنش، به مفاهیم رقیب برای خدای مسیحی پرداخته، آنها را نامنسجم و بسیار ساده می‌داند. این کتاب الهام بخش کتاب‌ها و اندیشمندان بعد از خود همچون دمبسکی، چارلز کالسون و فرانسیس کالینز شد.

۲۱ . Alistar McGrath - The Intellectual World of C. S. Lewis [Review] | The Englewood Review of Books Alistar McGrath - The Intellectual World of C. S. Lewis [Review] - The Englewood Review of Books, <http://erb.kingdomnow.org/alister-mcgrath-the-intellectual-world-of-c-s-lewis-review>.

۲۲ . The Foundations of Dialogue in Science and Religion, Oxford, Blackwell, ۱۹۹۸.

۲۳ مک‌گراث، درسنامه الهیات مسیحی، ص ۳۳۸.

۲۴ McGrath, The order of things, xiv.

۲۵ McGrath, A Scientific Theology, vol ۲, Edinburgh: T&T Clark, ۲۰۰۱, p ۲۲۴.

۲۶ Ibid, Pp ۲۲۶-۲۱۹.

۲۷ Foundationalism

۲۸ . Ibid.

۲۹ مک‌گراث، آلیستر، درسنامه الهیات مسیحی، ترجمه بهروز حدادی، انتشارات ادیان، ج ۱، ص ۳۳۱-۳۳۴.

۳۰ ویلیام پالی، کشیش انگلیسی قرن هجدهم که به خاطر توسعه

۱ بروک، جان، «الهیات طبیعی» ترجمه فرشاد فرشته صنیعی، نامه علم و دین، شماره ۱۷-۲۰، پاییز ۱۳۸۱، صص ۲۹-۵۸

۲ Hedley Brooke T John, "Natural Theology", in The History Of Religion And Science in The Western Tradition, Garland, ۲۰۰۰, Pp ۷۴-۶۷.

۳ باربور، ایان، دین و علم، ترجمه پیروز فطوریچی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲، ص ۸۱۴.

۴ God of gaps

۵ همان، ص ۹۹.

۶ . Alistar McGrath

۷ . "Alistar McGrath," Wikipedia, The Free Encyclopedia, December ۲۰۱۴, ۱۱, http://en.wikipedia.org/w/index.php?title=Alistar_McGrath&oldid=۶۲۵۲۵۲۱۶.

۸ . Science and Religion: An Introduction (۱۹۹۸).

۹ . Scientific theology

۱۰ . Trilogy

۱۱ . Science and God

۱۲ . McGrath Alistar, A scientific theology, Grand Rapids, Michigan: W.B. Eerdmans Pub. Co. ۲۰۰۱, Vol ۲, p ۲۲۷.

۱۳ . McGrath Alistar, A scientific theology, Vol ۱, p ۱۶۵.

۱۴ . The Open Secret: A New Vision for Natural Theology, Blackwell, Malden, ۲۰۰۸.

۱۵ . McGrath Alistar, The open secret: a new vision for natural theology, Malden, MA: Blackwell Pub. ۲۰۰۸, p ۴.

۱۶ . A Fine-Tuned Universe: The Quest for God in Science and Theology, ۲۰۰۹.

۱۷ . McGrath Alistar, Science and religion: a new introduction, ۲nd ed, Malden: Wiley-Blackwell, ۲۰۱۰, p ۲۲۸.

۱۸ . Darwinism and the Divine: Evolutionary Thought and Natural Theology, ۲۰۱۱.

۱۹ The Big Question: Why We Can't Stop Talking About